

متن پرسش

با سلام خدمت شما استاد عزیز: نظرتان در مورد این متن چیست؟ انسجام درونی حکمت صدرائی این مقال درصدد آن است که ابتدا به بررسی امکان یا عدم امکان جمع میان پذیرش حکمت متعالیه با پذیرش نظر عارف در باب هستی (وحدت شخصی وجود) بپردازد و قهراً به بررسی در صد هماهنگی داخلی حکمت متعالیه با توجه به پذیرش صدرا نظر عرفان را نیز خواهد پرداخت. سپس - و در پایان - توصیه ای دارد به حکیمان امروز ما که حکمت متعالیه را به عنوان یک سیستم فلسفی کارآمد پذیرفته‌اند. هدف این نوشتار تذکر این نکته بایسته است که این مقاله در پی اثبات نظر عارف یا رأی حکیم در باب هستی نیست. مطالب را در شمارگان و با ترتیبی منطقی می‌نگاریم که فهم و حفظش آسان‌تر باشد. ۱. فلسفه و حکمت را به «علم به احوال موجود از آن جهت که موجود است به اندازه طاقت بشر» تعریف کرده‌اند و از همین رو مکتبهای مختلف فلسفی را جهانبینی‌های گوناگون دانسته‌اند. فیلسوف درصدد کشف واقعیت است و می‌خواهد جهان را آنچنان که هست در فاهمه خود بیابد، و به همین جهت گاه فلسفه به «صیوره الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی» نیز تعریف شده است. ۲. رمز موفقیت یک سیستم فلسفی رهین دارا بودن ویژگیهای متعددی است که از اهم آنها دو ویژگی زیر است: الف: واقع را بهتر بیابد و در کشف واقع یعنی موجود بماهو موجود و خواص آن پیروزتر باشد. ب: اجزاء و قسمتهای مختلف آن با هم هماهنگی کامل داشته و از تناقضات داخلی مبرا باشد. ۳. فلسفه در مشرق زمین و به خصوص در عهد اسلام تطوراتی را پشت سر گذاشته است، لیکن با ظهور صدرالمتالهین [متوفی، ص ۱۰۵۰هـ.ق] در عرصه فلسفه اسلامی و پی‌ریزی مکتب فلسفی «حکمت متعالیه» اندک اندک تمامی نحله‌های فلسفی پیشین رنگ باخت و غالب آراء اساسی موجود در آنها ابطال شد و یا دست‌کم تفسیر نوینی پذیرفت. پس از صدرا، همه بر سر خوانی که او گسترد نشستند به نحوی که سفره‌های دیگران از میهمان تهی شد. به گمان، علت این مقبول افتادن چیزی جز اذعان به اشتغال نظام فلسفه صدرائی بر دو ویژگی فوق نبود. مکتب فلسفی صدرا آنقدر بر مغزها تاثیر گذاشت و در دلها نشست که حتی در عصر ما که مکتبهای مختلف فلسفی غرب به این سرزمین منتقل شد، هیچ یک از آنها از طرف متعمقین در حکمت صدرایی مورد استقبال قرار نگرفت، تا آنجا که برخی تصریح کردند «غرب فلسفه ندارد». ۴. حکمت متعالیه بر اصولی استوار است که صدرالمتالهین با استفاده به جای از آنها به مکتب فلسفی خویش انسجام بخشیده است - بگذریم از اینکه به قول شهید مطهری: «صدرا آنگونه که باید از مبانی و اصول تاسیس شده توسط خود استفاده نکرده است». تغییر یا ابطال هر یک از این اصول از انسجام داخلی این مکتب فلسفی می

کاهد. ۵. از میان تمامی اصول مکتب فلسفی حکمت متعالیه، دو اصل اصالت وجود و تشکیک وجود بالاترین جایگاه را از جهت اهمیت دارا هستند. به نحوی که اگر ما حکمت متعالیه را به برج بلندی تشبیه کنیم این دو در حکم دو رکن رکین آن هستند و اگر آن را به عنقای بلند آشیانی تشبیه کنیم این دو در حکم دو بال آند. شهید مطهری می گوید: دو مسأله اصالت وجود و تشکیک وجود فوق العاده با اهمیت است و از نظر دخالتی که در سرنوشت فلسفه دارند هیچ مسأله‌ای به پایه آنها نمی رسد. و نیز می گوید: فلسفه به دور این دو اصل می چرخد. آنقدر تأثیر این دو مسأله در سایر مسائل و بلکه مبانی حکمت متعالیه عمیق است که با از دست دادن این دو، حکمت متعالیه از دست می رود و خدشه در آنها به منزله مناقشه در تمامی حکمت متعالیه است. ۶. اساس عرفان وحدت شخصی وجود است و عارف وجود را واحد شخصی می داند. وجود در عرفان با وجوب ذاتی (= ازلی) همراه و قهراً اختصاص به واجب دارد. ما سوی الله همه شئون و ظهورات و تطورات اویند. در عرفان اسناد وجود به ما سوی الله مجاز عقلی و اسناد الی غیرماهوله است. ۷. با پذیرش وحدت شخصی وجود، هر دو اصل اصالت و تشکیک وجود از میان رخت برمی بندد. اما کنار رفتن «اصالت وجود» بدین جهت است که: ما چه - همچون حاجی سبزواری - قاعده کل ممکن زوج ترکیبی را به عنوان مقدمه و مبدء تصدیقی بحث اصالت وجود بپذیریم و قهراً موضوع بحث را از اول ممکن بدانیم و چه - همچون شهید مطهری - نپذیریم و بحث را بر روی «واقعیت فی الجمله» متمرکز کنیم. بالاخره به شناخت ماهیت به عنوان یکی از مبادی تصویری بحث نیازمندیم و با شناخت ماهیت می فهمیم که امکان لازم لاینفک اوست و از او می جوشد. پس چیزی که ممکن نیست و واجب است ماهیت به معنای اخص (نه به معنای اعم که از بحث خارج است) ندارد. و بنابراین واجب از تحت بحث اصالت وجود تخصصاً خارج است پس بحث اصالت وجود اختصاص یافت به «ممکن الوجود»، و بنابر نظریه وحدت شخصی وجود ما چیزی به اسم «ممکن الوجود» نداریم. عارف وجود ممکن را مجازی و ماهیتش را مجاز اندر مجاز - نظیر سبک مجاز از مجاز - می داند. بنابراین آنچه که در حاشیه اسفار، ج ۶ از استاد علامه طباطبائی نقل شد: «والعرفاء جلهم قائلون باصالة الوجود» تمام نیست و نیز آنچه در شرح حکمت متعالیه ج ۱، ص ۵۹ آمده است. چنانچه سخن برخی معاصرین که پنداشته‌اند «ظواهر کلمات عرفاء دلالت بر اصالت ماهیت دارد» نیز ناتمام است. و اما رخت بر بستن تشکیک وجود نیز بدین جهت است که: بنابر تشکیک خاصی، وجود دارای مراتبی است که مرتبه اعلای آن مرتبه واجبی و سایر مراتب، مراتب امکانی است. این مراتب همه وجودند، نهایت تفاوتشان به شدت و ضعف است و هر مرتبه بالاتر برای مرتبه پایین تر - گرچه علیت را به معنای علت ناقصه و مجرای فیض بدانیم - علت است، در حالی که در عرفان قائل شدن به وجودی غیر از واجب - گرچه آن وجود معلول و عین ربط و محدود باشد - عین شرک است و سخن عارف اینست: لیس فی الدار غیره دیار. و بر همین اساس عارف حتی از تلفظ به علیت تحاشی دارد و در سخن او جز تشان و تطور به چشم نمی خورد. او به یک وجود قائل است که دارای ظهوراتی (و نه مراتبی) است و این ظهورات چیزی جز تطورات آن واحد نیستند. ۸.

ارجاع هر یک از «وحدت شخصی وجود» و «تشکیک خاصی» به دیگری ممکن نیست و آن کس که در این راه پرنج گام بگذارد سر از ناکجا آباد در می آورد. یکی از معاصران در این زمینه می گوید: «کسی که بخواهد این دو قول را به قول واحد برگرداند خودش را خسته می کند.» پس این احتمال: «شاید هر دو نظر را بتوان به یک نظر برگرداند» به هیچ وجه صحیح نخواهد بود. چنانچه، اعتقاد به عدم منافات بین این دو نظر و حق دانستن هر دو - به این بهانه که یکی دقیق است و دیگری ادق - صحیح نمی باشد. زیرا نسبت حقایق بهرحال باطل است و در نفس الامر، وجود یا دارای مراتب تشکیکی هست و یا نیست. یا دارای وحدت شخصی هست و یا نیست. و نمی شود که هم دارای مراتب تشکیکی باشد و هم منصف به وحدت شخصی. اصولاً، در گزاره های مختلف علمی پیرامون یک موضوع، حق یکی است و تعدد حق معنا ندارد. البته این بحث را تفصیل بیشتری است که به نوشتاری دیگر موکول می شود. ۹. از آنچه تاکنون گفته شد چند مطلب دانسته می شود: الف: اگر در برخی عبارات عرفا - همانند عبارات قیصری در فصل اول از مقدمه فصوص - ذکری از «مراتب» برای وجود به میان آمده است - به قرینه اصل مبنا و نیز به شهادت صدر و ساقه سخن - مقصود همان ظهورات است. ب: آنچه شهید مطهری به عرفا نسبت داده است که: «خود عرفا یک نظر دیگری دارند... و آن اینست که حقیقت وجود واحد است ولی وحدتی در عین کثرت و کثرتی در عین وحدت، یعنی واحدی است صاحب مراتب.» نارواست. این نسبت علاوه بر اینکه با اصل مبنای عرفا (وحدت شخصی وجود) منافات دارد، مستند هم نیست. یعنی ایشان مدرکی به دست نداده اند و ما هم تاکنون حتی به یک عارف که چنین بگوید از گذشته تا کنون برخورد نکرده ایم. و نیز: آنچه را که حکیم بارع علامه شیخ محمدحسین غروی اصفهانی به عرفا نسبت داده است که: «فظهر من جمیع ما ذکرنا ان الحق ما علیه الحكماء المتالهون و العرفاء الشامخون من ان الوحده و الکثره کلیتهما حقیقیان بنحو الوحده فی الکثره و الکثره فی الوحده» صحیح نیست. چنانچه مدّیل محترم فرموده اند: «... باید از ایشان پرسید که: این مطلب را که به حکماء متالهون و عرفاء شامخون نسبت داده اند، از عرفاء شامخون یک نفر را که بدین مطلب قائل باشند، خوب بود نام می بردند. مطلب حقیقی بودن وحدت و اعتباری بودن کثرت از مسائل ضروریه دارجه بین عرفاء بالله است و جزء اصول مسلمه آنهاست که در نثر و نظم، کتابهای خود را پر کرده اند» ج. اینکه بعضی گفته اند: «عرفا به عمق تشکیک خاصی پی برده اند و بین تشکیک خاصی و عامی خلط کرده اند و تشکیک مورد انکار آنها تشکیک عامی است» صحیح نیست زیرا: اولاً: وحدت شخصی وجود از تشکیک خاصی - به اعتراف خود گوینده - مشکل تر است و عرفا به عمق آن پی برده اند و ثانیاً: این ادعا اگر در مورد عرفا قبل از صدرا تام باشد در مورد عارفان پس از صدرا تام نیست. چه اینکه آنان از هر کسی بهتر تشکیک خاصی را نقل و نقد کرده اند. پس عرفا نه از دسترسی به عمق تشکیک خاصی ناتوان بوده اند و نه بین تشکیک خاصی و عامی خلط کرده اند. ۱۰. صدرالمتالهین که مؤسس حکمت متعالیه است گرچه در برخی از آثارش نظر عارف را در باب هستی نقد کرده است و لیکن در بسیاری از کتابهایش عموماً، و در اسفار خصوصاً، و در بخش

علت و معلول اسفار بالاخص، نظر عارف را (وحدت شخصی وجود) پذیرفته است و همین نیز نظر نهایی او محسوب می شود. بسیاری از بزرگان - از گذشته تاکنون - به این تحول فکری صدرا از تشکیک خاصی به وحدت شخصی وجود تصریح کرده‌اند. جامع ترین سخن صدرا در این زمینه، عبارت او در فصل ۲۵ از مرحله ششم (بحث علت و معلول) تحت عنوان: فی تتمه الکلام فی العله و المعلول و اظهار شیء من الخبایا فی هذا المقام است. نیز، از عبارات صریح صدرالمتألهین در این زمینه عبارتی است که در فصل پس از فصل مذکور آمده است. از این عبارات صدرالمتألهین نکاتی به دست می آید که بسیار قابل توجه است و ما به برخی اشاره می کنیم: یکم: وحدت شخصی وجود «اصل» است. اصل یعنی قانون و قاعده کلی و مبنا که می تواند زیربنای مجموعه مسائلی قرار گیرد. دوم: وحدت شخصی وجود اصلی است برهانی. و بلکه برهانش نیز و عرشی است. سیم: وحدت شخصی وجود همان صراط مستقیم است که صدرا او را با هدایت خاصه و توفیق مخصوص حق یافته است. چهارم: وحدت شخصی وجود مطلبی بس عالی و شریف است که صرف نقد عمر برای به دست آوردن آن سزاوار است. پنجم: فهم وحدت شخصی وجود به غایت مشکل است و به همین جهت در توبه فراموشی قرار گرفته است. ششم: دست نیافتن حکماء به وحدت شخصی وجود موجب لغزش بسیاری از بزرگان آنها شده است. هفتم: قول به وحدت شخصی وجود محض توحید و اقوال دیگر - هر چه باشند و گرچه تشکیک خاصی - ثنویت است. هشتم: مقتضای «حکمت متعالیه» قول به وحدت شخصی وجود است و «حکمت متعالیه» لفظی است که با این مبنا می سازد و بر این نظر می برآورد. نهم: با اثبات وحدت شخصی وجود فلسفه کامل و حکمت تام می‌گردد و صدرا بدین منظور بدان پرداخته است. دهم: با سلوک عرفانی می توان به مطالبی رسید که برهان آنها را همراهی کند و می توان آنها را اصل قرار داد. یازدهم: وحدت شخصی وجود مطلبی است معقول، نهایت معقول عقل متتور به نور هدایت و توفیق. دوازدهم: اعتقاد به وجود داشتن کثرت، امری وهمی و از اغلاط وهم است. ۱۱. از آنچه تاکنون گفته شد استنتاج می شود که: صدرالمتألهین نظر عارف یعنی وحدت شخصی وجود را در باب «هستی شناسی» به عنوان رأی نهایی پذیرفته است و چون وحدت شخصی وجود با دو مسأله اصالت و تشکیک وجود در تعارض است و غالب مباحث حکمت متعالیه بر این دو مسأله استوار است، با پذیرش نظریه وحدت شخص وجود، انسجام حکمت متعالیه از دست می رود و برای حل این مشکل و رفع این نقیصه باید راهی یافت که در پایان این مقال به آن می پردازیم. رمز نپرداختن صدرا به پی ریزی مکتبی فلسفی براساس وحدت شخصی وجود چرا صدرالمتألهین مکتب فلسفی خود را بر «وحدت شخصی وجود» که همان نظریه عرفا و مختار خود اوست پی ریزی نکرده است؟ از لابلای برخی گفتارها، پاسخهایی - هر چند احتمالی - برای این پرسش می توان به دست آورد که به بعضی از آنها اشاره می شود و صحت و سقم هر یک مورد بررسی قرار می گیرد. پاسخ اول: قصور صدرا صدرا وحدت شخصی وجود را ابتدا خوب تعقل نکرده است و آنگاه که توانسته است تعقل کند نتوانسته آنرا شهود کند و آنچه را که در بحث علت و معلول اسفار گفته است از «ضیق خناق» است.

عارف بارع مرحوم سیداحمد کربلائی طهرانی در نامه چهارمش به حکیم علامه شیخ محمدحسین غروی اصفهانی می نویسد: و اما مرحوم آخون ملاصدرا طاب ثراه در اول اگر چه توحید خواص را تعقل نفرموده، ولی در بحث علت و معلول که در ضیق خناق افتاده، اعتراف به مطلب قوم فی الحقیقه نموده که علت نیست فی الحقیقه مگر تنزل علت به مرتبه نازل و الان حصص الحق را به زبان آورده اگر چه مطالب کتابش با آن غالباً سازش ندارد و گویا سرش آن است که برهان او را به اعتراف داشته، نه بصیرت شهودی. والله العالم. این پاسخ قابل پذیرش نیست زیرا: اولاً: صدرا در تعدادی از آثارش و به خصوص در جای جای اسفار و حتی در اوایل کتاب این مطلب را تصریحاً و تلویحاً بیان کرده است. چنانچه گذشت. از باب نمونه بنگرید به: سفار ج ۱، ص ۲۶۰ ثانیاً: خود صدرا از وحدت شخصی وجود تعبیر به اصل کرده است، آن هم اصلی عالی و شریف که می تواند فلسفه را تکمیل کند. اینگونه از تعبیرات با مطلبی را در گوشه ای از روی ضیق خناق گفتن جور در نمی آید. اصل، یعنی قاعده عمومی و قانون کلی که می تواند زیربنای مجموعه مسائلی قرار گیرد. ثالثاً: خود صدرا می گوید من با سلوک عرفانی به وحدت شخصی وجود راه یافتیم. پس چگونه می توان گفت: «برهان او را به اعتراف واداشته نه بصیرت شهودی». مگر اینکه گفته شود مراد صدرا از سلوک عرفانی سلوک عقلی عرفانی است! و یا اینکه خیال کرده است به شهود رسیده است و واقعاً به آن مقام منیع راه نیافته بوده است. رابعاً: مگر برای اصل قرار دادن یک مطلب برهانی شهود لازم است؟! مگر صدرا تمامی اصول حکمت متعالیه را به شهود یافته بوده است؟ اصولی که به نظر عارف غلط است (مانند تشکیک خاصی) چگونه مشهود صدرا بوده است؟ مگر آنکه گفته شود همه آنها مشهود او بوده است نهایت شهودهای او خطا و متاثر از ذهنیات او بوده است. پاسخ دوم: ضرورت تسهیل در امر تعلیم صدرا مکتب فلسفی خود را از آن جهت بر روی تشکیک پی نهاده است که در مقام تعلیم و تعلم سهل است. برخلاف وحدت شخصی وجود که فهم آن (و به تبع فهم سیستم فلسفی مبتنی بر آن) به غایت مشکل است و چنانچه گذشت - خود صدرا به این مشکل بودن - تا آنجا که صرف نقد عمر را می طلبد - تصریح کرده است. استاد اساتید ما مرحوم علامه طباطبایی «رض» در دو جا به این مطلب تصریح کرده اند. اول در حاشیه ج ۶ اسفار آنجا که صدرا در مقام بیان آثار برهان صدیقین می گوید: ... و لا تعدد یتصور فی لا تناهیه... ایشان می نویسد: المراد بلا تناهیه عدم محدودیت بحد اذ حد الشی غیره و کل غیر مفروض لحقیقه الوجود باطل الذات، فالوجود الحق لاحد له فهو مطلق غیرمتناه، کل ما فرض ثانیاً له عاد اولاً لعدم حد یوجب التمییز. و هذا اللاتناهی بحب الدقه سلب تحصیلی لکنه رحمه الله یتعامله ایجاباً عدولیا و هو نظر متوسط بنی علیه ابحاثه تسهیلاً للتعلیم کما صرح به فی مباحث العله و المعلول، فافهم ذالک. و دوم در رساله التوحید - مقاله ملحقه به رساله التوحید فصل ۲ - می نویسد: «... و هو الذی شرحه الاعاظم من فلاسفه الاسلام مثل المعلم الثانی ابی نصر، و رئیس العقلاء الشیخ ابی علی، و بنی علیه صدرالمتألهین فی کتبه، و ان ذکر فی اواخر مرحله العله و المعلول من کتاب الاسفار ان هناك طور آخر من التوحید ورآء هذا الطور لکنه معذلک بنی تعلیمه علی هذا النحو تسهیلاً، و اسس ان الوجود حقیقه

واحدہ مشککہ ذات مراتب مختلفہ فی الشدہ و الضعف...» این پاسخ نیز قابل پذیرش نمی باشد زیرا: اولاً: نظریہ تشکیک از دو حال خارج نیست یا حق است یا باطل (زیرا چنانچہ گذشت و می آید حق بودن یا ارجاع یکی بہ دیگری ممکن نیست). اگر باطل باشد، صرف تسہیل تعلیم و تعلم مصحح مبنا قرار دادن یک نظریہ باطل و غلط برای یک سیستم فلسفی نمی شود و اگر صحیح باشد، رأی عارف (وحدت شخصی وجود) باطل خواهد بود و این خلاف فرض است. ثانیاً: معلوم نیست فہم تشکیک خاصی با آن ظرافتہا و دقائق از فہم وحدت شخصی وجود (کہ بہ گمان خود علامہ بہ فطرت اقرب و با مطالب شرع سازگارتر است) چندان مشکل تر باشد. و بر فرض کمی مشکلتر بودن، بہ سلامت مبنا و بنا می ارزد. ثالثاً: وحدت شخصی وجود یا اصلاً قابل تعلیم و تعلم نیست، کہ این خلاف فرض است (لذا خود علامہ تعبیر بہ تسہیل تعلیم کردہ اند نہ «امکان» تعلیم). و یا قابل تعلیم و تعلم هست ولی تعلم آن مشکل و تعلیم آن سخت است کہ در این صورت باید گفت: «ہر کہ طاووس خواهد جور ہندوستان کشد». رابعاً: ضربہ وحدت شخصی بہ تشکیک منحصر نمی شود بلکہ بسیاری از مباحث و از آن جملہ اصالت وجود ضربہ می بیند. خامساً: اگر علت، فقط تسہیل تعلیم بود شایستہ بود صدرا در جایی بہ این مطلب - بہ نحو خصوص و نہ عموم - تصریح کند. نتیجہ اینکہ: این پاسخ، بناءً و مبناءً قابل پذیرش نمی باشد. پاسخ سیم: عدم تعارض بین وحدت شخصی و تشکیک صدرا المتالہین بین این دو نظر (وحدت شخصی وجود و تشکیک وجود) منافاتی نمی دیدہ است. حال، یا بہ اینکہ یکی را بہ دیگری ارجاع می دادہ است. (و قہراً نظر حکیم را بہ نظر عارف ارجاع می دادہ است و نہ برعکس چنانچہ شہید مطہری احتمال دادہ است) و یا بہ اینکہ ہر دو را حق می دانستہ است. نہایت یکی را دقیق و دیگری را اداق. این پاسخ را عدہ ای از بزرگان احتمال دادہ اند. ضعف این پاسخ از آنچه در گذشتہ گفتہ شد، روشن است. و در اینجا بہ عنوان تأیید بہ یک عبارت از مرحوم علامہ طباطبائی بسندہ می کنیم: «... اقول: و علیہذا المبنی و ان کانت الموجودات الممكنہ ساقطہ عن الاستقلال و التحقق فی قبال الواجب تعالی و تقدس من کل وجہ؛ لکن معذک یثبت علیہ وجود ما للممکن قبال الواجب. کیف و اساسہ التشکیک و ثبوت المراتب: و انما قصر الوجود علی الواجب باعتبار استہلاک الممکن و اختفائہ لا بنحو؟؟ و فنائہ...» پاسخ چہارم: ثبات مطالب حکمت متعالیہ با پذیرش وحدت شخصی وجود با پذیرش وحدت شخصی وجود، ہیچ یک از مطالب حکمت (و بہ ویژہ حکمت متعالیہ) تغییر نمی کند زیرا با پذیرش این نظر، جہان امکان از بود بہ نمود و از حقیقت بودن بہ اعتباری بودن تنزل (یا ترقی) پیدا می کند. اما چیزی از احکام و لوازم ثابت شدہ در فلسفہ یا علوم برای آنرا، از آن نمی کاهد. استاد جوادی آملی در این زمینہ می نویسد: اعتباری بودن جہان امکان چیزی از آن نمی کاهد زیرا تمام احکام و لوازمی کہ فلسفہ برای آنہا ثابت نمودہ و یا علوم جزئی برای آنہا اثبات می کنند مورد پذیرش عرفان می باشد لیکن ہمہ آن احکام مانند صاحبان آنہا و نیز حاکمان آنہا اموری اعتباری بودہ و در آیینہ هستی نما می تابند کہ اصل حکم حق است، لکن صاحب اصلی آن خداست، نہ غیر او. این پاسخ نیز ناتمام است زیرا چنانچہ گفتہ شد - با قول بہ وحدت

شخصی وجود اصالت وجود و تشکیک وجود که دو رکن حکمت متعالیه اند فرو می ریزند و با فرو ریختن آندو، اغلب مباحث آن دستخوش تغییر می شوند. عجباً! مگر می شود وحدت شخصی وجود را پذیرفت و مواد ثلاث را به همان گونه که هست نگه داشت و یا در علم باری پای اعیان ثابت را به میان نیاورد و یا علیت را به همان گونه که هست تفسیر کرد و یا جعل و خلق و ابداع و تکوین را به همان کیفیت فهمید و یا قانون الواحد را به گونه ای دیگر تفسیر نکرد. خود استاد جوادی آملی در زمینه قاعده الواحد از دو منظر حکیم و عارف می نویسد: «... قهراً معنای قاعده «الواحد» در این دو رشته عقلی و شهودی متفاوت می باشد و در نتیجه صادر اول در فرهنگ حکیم با ظاهر اول در مشهد عارف فرق می کند، همانطوری که معانی عناصر محوری در قاعده مزبور در فلسفه مشاء و حکمت متعالیه فرق وافر دارند.» از همه اینها بالاتر، خدای مورد پذیرش عارف غیر از خدای مورد پذیرش فیلسوف است و به همین جهت «احدیت» در فلسفه و عرفان دوگونه تفسیر می پذیرد. عارف کامل، مرحوم سیداحمد کربلائی طهرانی، پس از دست کشیدن از بحث نوشتاری با حکیم و اصولی بارع مرحوم شیخ محمدحسین غروی اصفهانی و در پاسخ اعتراض به اطاله بحث فرموده بودند: «اینها در ذهن خود از روی قواعد ذهنی (فورمول) خدایی تراشیده و ساخته و پرداخته اند و آن را می پرستند و سجده می کنند. آن خدا خدای حقیقی نیست. خدای خارجی نیست، خدای تخیلی است، من خواستم شاید بتوانم این خدا را از ذهنشان بیرون بکشم». پاسخ پنجم: توجیه ناپذیری فلسفی نظریه وحدت شخصی وجود وحدت شخصی وجود قابل تبیین فلسفی نیست، قهراً صدرا نمی توانسته است سیستم فلسفی خود را بر روی آن پایه نهد. مرحوم شهید مطهری پس از نقل نظر عرفا در این زمینه می گوید: «این نظر به این معنا و به این شکل قابل توجیه فلسفی نیست». یکی از معاصرین می نویسد: «الاقوال فی حقیقه الوجود اربعه: الاول ان الوجود واحد شخصی هو الله تبارک و تعالی و لا موجود سواه و انما یتصف غیره بالموجود علی سبیل المجاز، و هو ظاهر کلام الصوفیه... و هو مردود لانه خلاف ما نجاه بالضروره من الکثره، و انکارها خروج عن طور العقل و نوع من السفسطه و انکار للبدیهیات». معاصر دیگر می نویسد: «... در وحدت وجود هم می توان گفت که یک وحدت خام داریم که به هیچ وجه در آن تجزیه و تحلیل انجام نشده و این وحدت، یک وحدت فلسفی نیست و اصلاً با فرض الغاء و حذف اصول و قواعد فلسفی چنین وحدت وجودی را فرض کرده اند و حتی می توان گفت که متعمداً و علی رغم محاذیر فلسفی و منطقی، وحدت وجود را بدین گونه مطلق فرض کرده اند. وحدت وجودی هم که محیی الدین عربی می گوید از همین قبیل است... از مشخصات این وحدت است که با هیچ کثرتی سازگار نیست. وحدت وجود دیگری هم هست که صدرا المتالهین ترسیم کرده و این وحدت وجود انتقادی است یعنی صدرا از روی تجزیه و تحلیل و انتقادات منطقی و با نظارت بر مشکلات و انتقادات فلسفی چنین وحدت وجودی را ترسیم کرده است تا بتواند در همه جا از آن دفاع کند. این پاسخ نیز برای پرسش مذکور صحیح نیست. زیرا این پاسخ به اجتهاد در مقابل نص اشبه است. خود صدرا وحدت شخصی وجود را نه تنها داخل در طور عقل که برهانی آن هم برهان نیر و

عرشی می داند و روشن است که هر چه برهان فلسفی بپذیرد قابل تبیین فلسفی نیز خواهد بود. و بل صدرا به خود می بالد که با اثبات آن فلسفه را تکمیل و حکمت را متمیم کرده است. از همه جالب تر اینکه صدرا وحدت شخصی وجود را «اصل» می داند. اصل یعنی مبنا و قانون کلی که زیربنای مسائل مختلفی است و یا می تواند باشد. از این بیان روشن شد که خام نامیدن نظریه عرشی وحدت شخصی وجود، از دیدگاه صدرا، از «خامی» است و به تعبیر استاد جوادی آملی: «وحدت شخصی وجود محصول ریاضت های مجاهدان نستوه صحنه جهاد اکبر است که نه تنها پخته اند بلکه سوخته و گداخته اند... بنابراین نمی توان وحدت شخصی وجود را وحدت خام پنداشت و وحدت تشکیکی را که سر پل وحدت شخصی است وحدت پخته تلقی نمود... کسی که خود را مجذوب نظر صدرالمتالهین می داند... شایسته است ژرفای رأی صدرالمتالهین در تحول از تشکیک به وحدت شخصی وجود را از نظر دور ندارد». پاسخ ششم: قصورآگاهی و غفلت صدرا از لوازم پذیرش وحدت شخصی وجود شاید صدرا از لوازم پذیرش وحدت شخصی وجود آگاه نبوده است و نمی دانسته است که با پذیرش آن انسجام داخلی سیستم فلسفی خود را از دست می دهد. این پاسخ نیز ناتمام است. زیرا صدرا خود وحدت شخصی وجود را اصلی برهانی که توان تکمیل فلسفه را (یعنی توان پی ریزی یک فلسفه کامل براساس آن نه فقط سرپل بودن) دارد، می داند و آن را حکمت متعالیه واقعی اعلام می کند. پس چگونه می توان گفت از لوازم آن غافل بوده است؟! پاسخ هفتم: حکمت متعالیه سرپلی برای عرفان حکمت متعالیه پلی است برای عرفان (که فوق فلسفه است) و نردبانی برای رسیدن به مشهود عارف در لباس استدلال، نهایت، پلی مستحکم و نردبانی رسا. مباحث طرح شده در حکمت متعالیه همچون اصالت وجود و تشکیک آن برای رسیدن به وحدت شخصی وجود پایه اند و نه پای بند. بر این نظر، استاد جوادی آملی تاکید فراوان دارند و در تحریر تمهید القواعد به تفصیل این مطلب را تشریح، و به شدت تأیید کرده اند. این پاسخ نیز تام نیست. زیرا سؤال اینست که چرا صدرا آخرین پله نردبان قبل را اولین پله نردبان جدید قرار نداد؟ چرا براساس وحدت شخصی وجود سیستم فلسفی نوینی پی ریزی نکرد؟ علاوه بر اینکه منظور از پای بند نبودن اصالت و تشکیک وجود و پایه بودن آن دو چیست؟ استاد می گوید: «معنای پای بند بودن یک اندیشه این است که انسان اندیشمند تا آخرین لحظه بر مدار همان اندیشه بماند و معنای پایه بودن آن است که از این اندیشه دقیق تر نیز هست و می توان از آن سفر نمود و به آن اندیشه دقیق تر رسید.» می پرسیم: بالاخره با رسیدن به نظر «دقیق تر» نظر «دقیق» ابطال می شود یا حق می ماند؟! قهراً - چنانچه گذشت - ابطال می شود و نباید یک سیستم فلسفی را بر روی نظریات ابطال شده بنا نهاد و باید نظر دقیق تر مبنا قرار گیرد و بر روی او یک سیستم فلسفی پی ریزی شود. پاسخ هشتم: کمبود فرصت به نظر می رسد که رسیدن به قله بلند عرفان برای صدرا در پایان سیر علمی عملی او حاصل شده است از این رو فرصتی برای پی ریزی فلسفه نوینی براساس تفکر جدید نیافته است و پیمودن این راه را به پویندگان سخت کوش مسیر حکمت سپرده است. پرداختن صدرا به نظر عارف در باب هستی - به نحو مستوفی - در ذیل بحث علیت مؤید

این پاسخ است. و موید دیگر اینکه صدرا خود به تائرش تا مدت‌ها از نحله‌های مختلف فلسفی پیش از خود تصریح می‌کند. یک توصیه ۱۲-) از آنچه تاکنون گذشت به دست آمد که: با پذیرش رأی عارف در باب هستی یعنی وحدت شخصی وجود انسجام داخلی حکمت متعالیه از دست می‌رود. بنابراین حکیمان امروز ما که «حکمت متعالیه» را به عنوان یک سیستم قوی و منسجم فلسفی پذیرفته‌اند می‌بایست یکی از دو راه را انتخاب کنند. یا باید در باب هستی، وحدت شخصی وجود را ابطال کنند و در مقابل، اصالت وجود را در ممکن الوجود و تشکیک وجود را بر کرسی بنشانند تا حکمت متعالیه ای منسجم داشته باشند و یا باید وحدت شخصی وجود را بپذیرند و تا گاو و ماهی پیش بروند یعنی آن را زیرمبنای مکتب فلسفی نوینی قرار دهند و سیستمی فلسفی براساس آن پی نهند. البته برخی از معاصران راه اول را برگزیده و خود را راحت کرده‌اند. حال تا چه اندازه به نقد مستدل رأی عارف پرداخته و یا نقدهایشان تا چه اندازه موفق بوده است، بماند. روی سخن با آن بعضی دیگر است که رأی عارف (وحدت شخصی وجود) را پذیرفته‌اند و در عین حال هنوز درصدد حفظ حکمت متعالیه صدرائی‌اند. غافل از آنکه نقش ایوان با ویرانی بنیان سودی نمی‌بخشد. به دیگر سخن: همانگونه که اصله الوجودی - مثلاً - پس از اثبات اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، موضوع فلسفه را که «موجود بماهو موجود» است همان وجود می‌داند - و جز این نمی‌تواند بداند - و تا آخر فلسفه با همین دید به پیش می‌رود. آن‌کس نیز که وجود را واحد شخصی دانست نمی‌تواند مثلاً برای ممکن اصالتی در وجود و برای وجود تشکیکی در مراتب قائل باشد و قهراً باید تا انتهای فلسفه با دید وحدت شخصی پیش برود.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بنده در شرایطی نیستم که فرصت مطالعه‌ی چنین متون بلندی را در رابطه با جواب‌دادن به کاربران عزیز که دارای سؤالات متعددی داشته باشم. لطفاً در یک یا دو سطر سؤالتان را بفرمایید تا بنده بتوانم در خدمتتان باشم. موفق باشید